

سهم نسخه خطی منتشر نشده «تحفة المرشدين من حکایات الصالحين» در «نفحات الانس من حضرات القدس»

مهدی تدین*

مریم پرهیزکاری**

چکیده

مأخذشناسان مهم‌ترین کتاب عرفانی فارسی قرن نهم هجری قمری یعنی «نفحات الانس من حضرات القدس» اثر «عبدالرحمان جامی» به دلیل عدم آگاهی بر وجود نسخه خطی فارسی منتشر نشده «تحفة المرشدين من حکایات الصالحين» و یا عدم تطبیق محتوای این نسخه با محتوای «نفحات الانس»، سهم قابل ملاحظه‌ای از این نسخه خطی را در نفحات الانس نادیده گرفته و یا سهم آن را به «روض الريحان من حکایات الصالحين» داده‌اند. در واقع تحفة المرشدين، اثر «جلال الدین محمد عبادی کازرونی»، ترجمه کتاب مشهور عرفانی عربی «روض الريحان فی حکایات الصالحين»، اثر صوفی مشهور قرن هشتم هجری قمری، یعنی «عبدالله الیافعی الیمنی» است. دو نسخه خطی فارسی یافت شده از این اثر یکی در شهر «لاهور» به سال ۸۱۸ هـ. ق و دیگری در شهر «ایاصوفیه» به سال ۸۳۸ هـ. ق تحت اختیار نگارندگان است. این مقاله کوشیده است تا با روی کردی تطبیقی و ارائه دلایلی هم‌چون اشاره جامی به تحفة المرشدين در دست‌نوشته‌های نفحات الانس، گزینش یکسان نفحات الانس و تحفة المرشدين از برخی حکایات، برداشت‌های مشترک جامی و عبادی از متن روض الريحان، علاقه‌مندی جامی به استفاده از منابع فارسی، چگونگی دسترسی جامی به تحفة المرشدين و سهم تحفة المرشدين را در نفحات الانس مشخص نماید.

کلید واژه

تحفة المرشدين من حکایات الصالحين - روض الريحان فی حکایات الصالحين -
نفحات الانس من حضرات القدس - جلال الدین محمد عبادی کازرونی - عبدالله الیافعی الیمنی - عبدالرحمان جامی.

* استاد دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد نجف‌آباد، ایران.

** دانش‌جوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد نجف‌آباد ایران.

مقدمه

در طول تاریخ هزار و دویست ساله ادبیات فارسی دری سهم عمده صوفیه در نظم و نثر فارسی و دخالتی که صوفیان در تحکیم مبانی ادب فارسی داشته‌اند، غیر قابل انکار است. چنان که در تاریخ ادبیات ایران آمده است: «این فرقه با توجهی خاص که به تربیت سالکان و ارشاد عامه مردم داشتند، شعر و نثر فارسی را وسیله بیان مقاصد عالیه عرفانی و اخلاقی و تربیتی خود ساختند و چون بنای کارشان بر ذوق و حال بود شعر و نثر فارسی را با لطف و صفایی خاص همراه کردند و بدان‌ها مایه‌هایی جدید از تفکر بخشیدند و نیز وسیله‌ای قاطع برای بیرون آوردن شعر و نثر از محافل درباری و اشرافی و ترویج آن در میان مردم شدند.^۱

سوی اهمیت‌تی که متون عرفانی در نظم و نثر فارسی و تحکیم مبانی ادب فارسی دارد، این آثار یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخ اجتماعی ایران بشمار می‌رود، چه اطلاعات تاریخی و اجتماعی درباره وضع دین و مذهب و طرز زندگی مردم و مسایل زندگی شهری و روستایی را در قالب حکایات ارائه می‌دهد که کمتر در کتب درسی تاریخ می‌توان بدست آورد. بنابراین برای شناخت دقیق و صحیح تاریخ عرفان و تصوف و زندگی مشایخ و بطور کلی تاریخ دینی شهرهای ایران، باید به منابع کهن رجوع کنیم؛ منابعی که هنوز بعضاً به صورت خطی باقی مانده و آنچه هم که به صورت چاپی درآمده، دقیقاً مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته است.^۲

یکی از این نسخ خطی منتشر نشده «تحفة المرشدین من حکایات الصالحین» اثر جلال [الدین] محمد بن عبادی کازرونی است که ترجمه فارسی از متن عربی «روض الرباحین من حکایات الصالحین» تألیف «شیخ عقیف الدین عبدالله یافعی» (۷۶۸-۶۹۸ هـ.ق) بشمار می‌رود. یافعی تاریخ‌نگار، دانش‌مند و از صوفیان بسیار بزرگ اهل یمن بود^۳ و به هنگام رحلت از دنیا بطور کامل از مقام قطبیت برخوردار بود.^۴ از تحفة المرشدین دو نسخه خطی یکی در پنجاب متعلق به سال ۸۱۸ هـ.ق و دیگری در ایاصوفیه متعلق به سال ۸۳۸ هـ.ق یافت شده است. این اثر شامل مجموعه حکایاتی در ذکر احوال و کرامات مشایخ است، که خود مؤلف در مقدمه در اهمیت خواندن و اطلاع از حکایات مشایخ از زبان ابوالقاسم جنید بیان می‌کند: «او [جنید] را گفتند چیست از برای مریدان که سود دهد؟ فقال الحکایات جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ تَقْوَى بِهَا قُلُوبَ الْمُرِيدِینِ یعنی حکایات مشایخ لشکری است از لشکرهای خدای تعالی که دل‌های مریدان به آن قوت

می‌گیرد. او را گفتند در این باب هیچ شاهی هست؟ گفت: بلی، قوله تعالی: وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ»^۵

علاوه بر این سیصد حکایت که عبادی از پانصد حکایت *روض الریاحین* برگزیده و ترجمه کرده است، ذیلی به قلم خود در احوال و حکایات و دعاها و وصایای عارف مشهور قرن چهارم هجری قمری، ابواسحاق کازرونی - که بعدها غالباً به نام «شیخ مرشد» خوانده می‌شد - افزوده است. ابواسحاق در نیمهٔ رمضان ۳۵۲ در نور کازرون به دنیا آمد و با آن که جد وی و پدراورش زرتشتی بودند پدر و مادر وی هر دو مسلمان بودند و شیخ در اسلام پرورش یافت.^۶ بقعهٔ وی به نام بقعهٔ «مرشدیه» معروف است و مترجم در مقدمه خود را پیرو طریقهٔ شیخ (طریقهٔ مرشدیه) می‌داند که از پدر و جد خدمت کار بقعهٔ مرشدیه در کازرون بودند.^۷

گفتنی است که این ذیل، سومین مأخذ مستقل دربارهٔ شیخ ابواسحاق است که نخستین آن، *تاریخ گزیده*، تألیف «حمدالله مستوفی» (تألیف سال ۷۳۰ هجری) است و دومین مأخذ، کتاب *شیرازنامه* تألیف «ابوعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی» (تألیف پس از سال ۷۴۵).^۸

در سال ۸۸۳ یعنی درست ۶۵ سال پس از تحریر نسخهٔ خطی پنجاب، تحفة المرشدین (۸۱۸ هـ) و ۴۵ سال پس از تحریر نسخهٔ خطی ایاصوفیا (۸۳۸ هـ) کتابی دیگر توسط عبدالرحمان جامی به نام «*نفحات الانس من حضرات القدس*» به آثار عرفانی زبان و ادب فارسی افزوده شد. بیش‌تر این کتاب ترجمه‌ای است از شرح احوال مشایخ صوفیه که خواجه عبدالله انصاری به زبان هروی تقریر کرده بود و آن خود ترجمه‌ای بود از کتاب «*طبقات الصوفیه*» ابو عبدالرحمان محمد بن حسین سلمی نیشابوری (م: ۴۱۲) به عربی و این هر دو مترجم مطالبی بر آن افزودند.^۹

در افزوده‌های جامی به این ترجمه، به آثار متعدد عربی و فارسی برمی‌خوریم که وی از آن‌ها استفاده کرده است. از آن جمله: *کشف المحجوب*، *اسرار التوحید*، *تذکره الاولیاء*، *الرسالة القشیریة*، *فتوحات مکیه*، *فصوص الحکم*، *روض الریاحین فی حکایات الصالحین* و ... در میان این آثار «*تحفة المرشدین من حکایات الصالحین*» اثر جلال الدین [محمد عبادی کازرونی نیز دیده می‌شود که خود ترجمهٔ «*روض الریاحین فی حکایات الصالحین*» اثر عبدالله یافعی است. این مقاله سعی دارد سهم تحفة المرشدین را در *نفحات الانس* مشخص کند.

منابع نفحات الانس و نحوه استفاده از آن‌ها:

جامی در نفحات الانس بر آن بود که طبقات الصّوفیة خواجه عبدالله انصاری را به زبان روزگار خود برگرداند. او کتابش را با مقدمه‌ای در شرح اصطلاحات صوفیه از قبیل: ولایت و ولیّ، معرفت و عارف، صوفی و متصوّف، توحید و مراتب آن، معجزه و کرامت و استدراج و ... آغاز می‌کند. وی این مباحث را از مصباح الهدایه، رساله قشیریه، تفسیر کبیر فخر رازی، دلایل النبوة، کشف المحجوب، فتوحات مکیه، قدسیّه خواجه پارسا، اعلام الهدی و عقیده ارباب التقی و ... نقل می‌کند. به عنوان نمونه در نفحات الانس آمده: «و فی کتاب کشف المحجوب: خداوند - سبحانه - در نصّ کتاب ما را خبر داد از کرامت آصف که چون سلیمان را بایست که تخت بلقیس، پیش از آمدن وی آن‌جا حاضر کند و به اهل زمان باز نماید که کرامت اولیا جایز بود. سلیمان - علیه السلام - گفت: «از شما کیست که تخت بلقیس را پیش از آمدن وی این‌جا حاضر کند؟» قال عفريت من الجن: «أنا أتيك به قبل أن تقوم من مقامك.» (۳۹/نمل) عفريتی از جن گفت: «من بیارم تخت وی را پیش از آن که تو برخیزی از جای‌گاه خود.» سلیمان علیه السلام گفت: «زودتر خواهیم.» آصف گفت: «أنا أتيك به قبل أن یرتدّ الیک طرفک.» (۴۰/نمل) من پیش از آن که تو چشم بر هم زنی آن تخت این‌جا حاضر کنم.^{۱۰}

این مطلب مقایسه شود با کشف المحجوب: «... و دیگر ما را خبر داد از کرامات آصف برخیا، که چون سلیمان را - علیه السلام - ارادت تخت بلقیس شد که پیش از آمدنش تخت ورا حاضر کنند، خداوند - تعالی - خواست تا شرف وی به خلق نماید و کرامت وی ظاهر گرداند و به اهل زمانه نماید که کرامت اولیا جایز بود. سلیمان گفت، علیه السلام: «کیست که تخت بلقیس پیش از آمدنش این‌جا حاضر گرداند؟» قوله، تعالی: «قال عفريت من الجن أنا أتيك به قبل أن تقوم من مقامك» (۳۹/النمل). آن عفريت گفت: من بیارم آن تخت وی را پیش از آن که تو از این‌جا گاه برخیزی.» سلیمان گفت: «زودتر از این باید.» آصف گفت: «أنا أتيك به قبل أن یرتدّ الیک طرفک» (۴۰/النمل). من پیش از آن که تو چشم بر هم زنی آن تخت ورا این‌جا حاضر کنم.^{۱۱}

در سایر بخش‌های کتاب نیز از آثار عرفانی دیگر استفاده شده است؛ چنان که در متن نفحات الانس آمده: «در دیباچه کتاب تذکرة الاولیا - که به وی [عطار] منسوب است - می‌گوید که: «یک روز پیش امام مجدالدین بغدادی درآمدم، وی را دیدم که می‌گریست. گفتم: خیر است. گفت: زهی اسف‌سالاران که در این امت بوده‌اند به مثابه انبیا - علیهم السلام - که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. پس گفت: از آن می‌گیرم که دوش گرفته بودم: خداوند! کار تو به علت نیست، مرا از این قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم. می‌گیرم، بود که مستجاب باشد.»^{۱۲} این مطلب مقایسه شود با: «... من یک روز پیش امام مجدالدین محمد خوارزمی - رحمة الله علیه - درآمدم. او را دیدم که می‌گریست. گفتم که: «خیرست!» گفت: «زهی

اسفهلاران كه در اين امت بوده اند، كه به مثابت انبياء اند - عليهم الصلوة و السلام - كه علماء امتى كانبىاء بنى اسرائيل. «سپس گفت: «از آن مى گريم كه دوش گفته بودم كه: خداوندا! كار تو به علت نيست. مرا از اين قوم گردان يا از نظارگان اين قوم، كه قسمتى ديگر را طاقت ندارم. مى گريم، بود كه مستجاب شده باشد.»^{۱۳} يا در *نفحات الانس* آمده: در شرح *شطحيات* شيخ روزبهان بقلی آورده است كه وى از استادان بايزيد است. بايزيد گويد كه: «من از ابوعلی علم فنا در توحيد مى آموختم و ابوعلی از من الحمد و قل هو الله»^{۱۴} بحر حقايق و لسان دقايق، ابوعلی السندی، استاد ابويزيد گفت كه: من از ابوعلی علم فنا در توحيد مى آموختم، و ابوعلی از من حمد و قل هو الله»^{۱۵}.

البته چنان نيست كه جامى براى تمام مطالبى كه در كتابش آورده ذكر مأخذ كرده باشد. وى بيش تر آن جا كه به شرح اصطلاحات صوفيه پرداخته و يا به شرح حال مشايخ و به خصوص تاريخ تولد يا وفات آنها اشاره كرده، ذكر مأخذ كرده است. به عنوان مثال: در *نفحات الانس* درباره ابونصر سراج آمده: «گويند كه ماه رمضان به بغداد رسيد. در مسجد شونيزيه وى را خلوت خانه اى دادند و امامت درويشان به وى تفويض نمودند. تا عيد امامت كرد، و در تراويح پنج ختم كرد. هر شب خادم قرصى به خانه وى آوردى، چون روز عيد شد برفت. خادم نگاه كرد قرص ها همه بر جاى بود.»^{۱۶}

همين حكايت ابونصر سراج در «كشف المحجوب» نيز نقل شده است: «... كه وى ماه رمضان به بغداد رسيد. اندر مسجد شونيزيه وى را خانه اى به خلوت بدادند و امامى درويشان بدو تسليم كردند. وى تا عيد، اصحابنا را امامى كرد و اندر تراويح پنج ختم بگرد. هر شب خادم قرصى بدان در خانه وى اندر دادى. چون روز عيد بود. وى - رضی الله عنه - برفت. خادم نگاه كرد هر سى قرص به جاى بود.»^{۱۷} و جامى به ذكر مأخذ اين حكايت كه كشف المحجوب است نپرداخته است. گفتنى است كه جامى در نوشتن كتابش، بطور كلى سعى دارد كه نه فقط طبقات الصوفيه انصارى كه همه آثار فارسى مورد استفاده اش را به زبان روزگار خود نزديك كند و اين مسأله باعث اختلافاتى بسيار جزيبى در نقل مطالب است كه در جاى خود به آن پرداخته خواهد شد. از اين رو در خلال مطالعه *نفحات الانس* به مواردى برخورد شد كه تايبيد مى كند يكي از مأخذ مورد استفاده جامى، *تحفه المرشدين من حكايات الصالحين* است كه هيچ كدام از كسانى كه در مورد مأخذ *نفحات الانس* جامى جست و جويى كرده اند، به آن اشاره نكرده اند. به عنوان مثال نخستين كسى كه در باب مأخذ *نفحات الانس* جامى جست و جو كرده است «ولاديمير الكسيويچ ايوانف» خاورشناس روسى است. نام برده، در مقاله اى كه از او در مجله «انجمن آسيابى بنگال» بطبع رسيده است، علاوه بر *طبقات الصوفيه*، رساله قشيريته، كشف المحجوب، مصنفات عين القضاة، مقامات شيخ جامى، اسرار

التَّوْحِيد، آثار ابن عربی، مناقب العارفين، آثار یافعی و لمعات فخرالدین عراقی، کتاب‌هایی مانند مرصاد العباد نجم الدین رازی و لطایف اشرفی را هم ذکر کرد ... بعد از ایوانف «فریتز مایر»، محقق آلمانی، نیز نفعات الانس را با مقامات ژنده پیل و خلاصه المقامات سنجدیه و جدولی از اقتباسات جامی از آن دو کتاب ترتیب داده است.^{۱۸} که علاوه بر طبقات صوفیه انصاری از ۵۲ کتاب فارسی و ۳۲ کتاب عربی نام می‌برند. هر دو محقق «روض الریاحین فی حکایات الصالحین» را در شمار آثار عربی ذکر کرده‌اند و هیچ کدام به ترجمه این اثر، یعنی تح تشویش مکن می حلال است بنوش تشویش مکن می حلال است بنوش تحفة المرشدین من حکایات الصالحین، اشاره نکرده‌اند. بنابراین به ذکر دلایلی پرداخته می‌شود که نشان می‌دهد جامی در تألیف نفعات الانس از تحفة المرشدین بهره برده است.

دلایل اثبات:

الف) اشاره حاشیه دست‌نوشته‌های نفعات الانس به تحفة المرشدین

جامی در حاشیه بعضی از دست‌نوشته‌های نفعات الانس به ترجمه روض الریاحین تصریح دارد. چنان‌که محمود عابدی، مصحح نفعات الانس، در دو جای کتاب به این موضوع اشاره کرده است که عبارت است از:

۱- در پانویشت مربوط به معرفی منابع عربی (زیر روض الریاحین فی حکایات الصالحین) چنین آورده است: در نسخه خطی به شماره ۱۱۳، مجموعه حکمت، کتاب‌خانه مرکزی دانش‌گاه تهران به ترجمه روض الریاحین تصریح دارد.^{۱۹}

۲- عابدی تمام حواشی نسخ خطی را در تعلیقاتش آورده است. از آن جمله مطلب زیر که در حاشیه بخش «القول فی اثبات الكرامة للأولياء» آمده و به اشاره جامی، از ترجمه روض الریاحین (تحفة المرشدین) است.

«الكرامة للأولياء: ظهور كرامات بر اولیا جایز است عقلاً و واقع است نقلاً. اما جواز عقلی آن است که محال نیست در قدرت خدای - تعالی - بلکه آن از قبیل ممکنات است، هم‌چون ظهور معجزات انبیا علیهم السلام. و این مذهب اهل سنت است از (صو: اما) مشایخ عارفین و نظار اصولیین و فقهای محدثین، و تصانیف ایشان بر این ناطق است در شرق و غرب و عرب و عجم. و قول صحیح مختار نزد همه اهل سنت آن است که هر چه جایز است انبیا را از (صو: انبیا راز) معجزات، جایز است اولیا را مثل آن از

کرامات، به شرط عدم دعوی. و قول آن کس که می‌گوید که: میان معجزه و کرامات فرق نماند! درست نیست، زیرا که معجزه واجب است بر پیغمبر که دعوی کند و اظهار کند و کرامت واجب است بر ولی که آن را پوشیده دارد، آلا به وقت ضرورت، یا اذنی، یا حالی غالب که او را در آن اختیار نباشد، یا از برای تقویت بعضی از مریدان. کذا فی ترجمه روض الریاحین للامام الیافی، رحمه الله تعالی. «حاشیه اس، ح، صو، ب و ص.^{۲۰} مصحح در پایان این مطلب ذکر کرده که در حاشیه پنج نسخه خطی نفعات الانس شامل: نسخه اساس، نسخه حکمت، نسخه ایاصوفیا، نسخه بشیر آقا و نسخه‌های دیگر از ایاصوفیا، به ترجمه روض الریاحین اشاره شده است. همان مطلب فوق عیناً در تحفه المرشدين به شرح زیر آمده است:

فصل در اثبات کرامات اولیا: ظهور کرامات بر اولیا جایز است عقلاً و واقع است نقلاً. اما جواز عقلی آن است که محال نیست در قدرت خدای تعالی. بلکه آن از قبیل ممکنات است هم چون ظهور معجزات انبیا - علیهم الصلاة والسلام - و این مذهب اهل سنت است از مشایخ عارفین و نظار اصولیین و فقهای محدثین و تصانیف ایشان به این ناطق است در شرق و غرب و عرب و عجم. و قول صحیح مختار نزد همه اهل سنت آن است که هر چه جایز است انبیا را از معجزات؛ جایز است اولیا را مثل آن از کرامات به شرط عدم دعوی. و قول آن کس که می‌گوید: «میان معجزات و کرامات، التباس بازدید می‌شود درست نیست، از برای آن که معجزه واجب است بر پیغمبر که دعوی کند به آن و اظهار کند آن را و کرامت واجب است بر ولی که آن را پنهان گرداند و پوشیده دارد، آلا به وقت ضرورت، یا اذنی یا حالی غالب که او را در آن اختیار نباشد یا از برای تقویت یقین بعضی از مریدان.»^{۲۱}

(ب) زبان:

با توجه به این که هم جامی و هم عبادی هر دو فارسی‌زبان هستند، بنابراین استفاده از یک منبع فارسی به جای یک منبع عربی منطقی بنظر می‌رسد. سوای این بنظر می‌رسد جامی استفاده از منابع فارسی را به جای منابع عربی در اولویت داشته است، چه از ۸۵ منبع مورد استفاده او، ۵۴ منبع فارسی است و از متن عربی بیش‌تر در شرح اصطلاحات صوفیه از قبیل: ولایت و ولی، معرفت و عارف، صوفی و متصوف، توحید و مراتب آن، معجزه و کرامت و استدراج و ... که در مقدمه آمده استفاده می‌کند و در متن بندرت از منابع عربی استفاده کرده است. به عنوان نمونه در نفعات الانس در ذیل

«القول فی الفرق بین المعجزه و الکرامه و الاستدراج» آمده: و فی تفسیر الکبیر للامام التحریر، فخر الدین الرازی، رحمه الله تعالی: «اذا ظَهَرَ فَعَلٌ خَارِقٌ لِلْعَادَةِ عَلٰی اِنْسَانٍ، فَذَلِكُ اَمَّا اَنْ يَكُوْنَ مَقْرُونًا بِالذَّعْوٰی اَوْ لَا مَعَ الذَّعْوٰی ...»^{۲۲}

یا در نفعات الانس در ذیل «القول فی اثبات الکرامه الاولیاء» آمده است و فی کتاب دلایل النبوة للامام المستغفری، رحمه الله: «کرامات الاولیاء حق بکتاب الله تعالی - و الآثار الصحیحة المرویة، و اجماع اهل السنّة و الجماعة علی ذلک فامّا الکتاب فقوله تعالی -: کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا (۳۷/آل عمران). قال اهل التفسیر فی ذلک: کان یرى عِنْدَهَا فَاکِهَةً الصَّیْفِ فی الشِّتَاءِ وَ فَاکِهَةً الشِّتَاءِ فی الصَّیْفِ. و مریم رضی الله عنها - لم تكن نَبِيَّةً بِالاجماع، فهذه الاية حجة علی منکر الکرامات للاولیاء^{۲۳} و علاوه بر اینها بعضی از تاریخ‌های مربوط به تولّد یا وفات، اشعار عربی، احادیث و آیات قرآنی به زبان عربی هستند و بقیه مطالب کتاب همه به زبان فارسی است و حتی یک حکایت از روض الریاحین به زبان عربی در کل اثر دیده نمی‌شود.

ج) زمان و مکان:

با توجه به این که سال وفات یافعی را سال ۷۶۸ هق ثبت کرده‌اند. باید سال تألیف «روض الریاحین فی حکایات الصّالحین» قبل از سال ۷۶۸ هق باشد و این در حالی است که قدیمی‌ترین نسخه خطی تحفة المرشدین من حکایات الصّالحین (نسخه پنجاب) در سال ۸۱۸ هق تحریر شده است، و از آن جا که سال تألیف نفعات الانس ۸۸۳ هق است، پس حداکثر ۶۵ سال قبل از تحریر نفعات الانس، تحفة المرشدین و حداقل ۱۰۰ سال قبل از آن روض الریاحین تألیف شده است.

در ادامه دلایل فوق، این مطلب نیز شاید قابل ملاحظه باشد که نگارش نفعات الانس در زمان سلطان حسین بایقرا (۸۷۳-۹۰۶ هق) آخرین و از مشهورترین سلاطین سلسله تیموری، صورت گرفته است. در زمان او «هرات» با عنوان دربار تیموریان، مجمع اهل دانش و کمال بود و وزارت سلطان را امیرعلی شیر نوایی، دانش‌مند بزرگ زمانه بر عهده داشت، که او از مشوقان و مروجان علم و ادب بشمار می‌رفت و مدرسه و کتاب‌خانه بزرگ وی مورد استفاده ده هزار طالب علم و دانش از سراسر کشور بود که در هرات جمع آمده بودند.^{۲۴} بنابراین علی القاعده باید هر اثر مهم فرهنگی - ادبی به هرات آورده می‌شد، با توجه به این موضوع و بواسطه ارتباطات بسیار نزدیک جامی با امیرعلی شیر نوایی و مجاورت جامی به هرات و مسافرت‌های مکرر به هرات^{۲۵} و وجود احتمالی تحفة المرشدین در هرات بطور خاص و در قلمرو خراسان بطور کلی، به نظر می‌رسد

جامى از اين طريق به نسخه خطى تحفة المرشدين دست يافته باشد. به علاوه، اين نکته نيز كه يكى از نسخ موجود تحفة المرشدين از قديم الايام در لاهور يعنى در نزديكى هرات نكهدارى مى شده، مى تواند مزيد بر علت بالا در نحوه دسترسى جامى به تحفة المرشدين باشد.

(د) چگونگى استفاده جامى از تحفة المرشدين:

بيش از سى حكايه تحفة المرشدين در نفعات الانس عيناً نقل شده است كه جامى گاهى به نام مؤلف (امام يافعى) اشاره مى كند و گاهى نمى كند. به عنوان مثال آن جايى كه نام مؤلف را ذكر مى كند، آمده است: شيخ عبدالله يافعى - رحمه الله تعالى - گفت كه: «يكى از اهل علم مرا خبر داد كه: يكى از فقرا را نمىديدند كه نماز مى گزارد. روزى اقامت نماز كردند، و او نشسته بود. فقيهى از سر انكار او را گفت: برخيز و نماز جماعت بگزار! برخاست و با ايشان تكبير نماز بست. ركعت اول بگزارد، و فقيه منكر پهلوى او بود. چون به ركعت دوم برخاستند، فقيه نظر به وى كرد كسى ديگرديد غير وى كه نماز مى گزارد. از آن متعجب شد. در ركعت سيوم كسى ديگرديد غير آن دو كس اول كه نماز مى گزارد، و در ركعت چهارم ديگرى غير آن ها. چون سلام دادند،ديد كه همان كس اول است بر جاي خود نشسته، و از آن سه كس كه در حال نمازديد اثر نبود. آن فقير به وى نظر كرد و بخنديد و گفت: اى فقيه! كدام يك از آن چهار كس با شما نماز گزارد؟»

و يا: شيخ عبدالله يافعى گويد كه: «مثل اين قضيه شنيدم كه صادر شد از قضيب البان - رحمه الله تعالى - با بعضى از فقها.»^{۲۶} اين مطلب مقايسه شود با: «شيخ عبدالله يافعى - رحمه الله عليه - مى گويد كه: يكى هم از اهل علم مرا خبر دادند كه يكى را از فقرا نمىديدند كه نماز مى گزارد. روزى اقامت نماز كردند و او نشسته بود. فقيهى از سر انكار او را گفت: برخيز و نماز بگزار. او برخاست و با ايشان تكبير بست و ركعت اول بگزارد و فقيه منكر پهلوى او بود و نظر به وى داشت. چون به ركعت دوم برخاستند، فقيه نظر به فقير كرد و غير او راديد كه نماز مى گزارد. از آن متعجب شد و چون در ركعت سيوم برخاستند، فقيهديد كه غير آن دو كس اول است كه در نماز است. تعجب زيادت شد و در ركعت چهارم يكى ديگرديد كه بر جاي او نماز مى گزارد و غير آن سه كس است تعجب او سخت تر شد. چون سلام دادند،ديد همان كس است كه اول بود و بر جاي خود نشسته و از آن سه كس كه در حال نمازديده بود هيچ كس پيش وى نبود. آن فقير مؤله نظر به وى كرد و بخنديد و گفت: اى فقيه كدام يك از آن چهار كس

با شما نماز گزار شدند. شیخ عبدالله یافعی - رحمة الله علیه - می‌گوید که: مثل این قضیه شنیدم که صادر شد از قزیب البان - رحمه الله و رضی عنه با بعضی از فقها^{۲۷} و یا به عنوان نمونه در مورد دیگر آمده است: «امام یافعی می‌گوید که: «چنین به من رسیده است که یکی از سلاطین امتحان یکی از مشایخ کرد و طعام‌ها پیش آورد که در بعضی گوشت کشته بود و در بعضی گوشت مرده. شیخ میان در بست و گفت: «ای درویشان! من امروز خادم شمایم در این طعام.» و در ایستاد. هر طعامی که در آن گوشت کشته بود پیش درویشان می‌نهاد و هر چه در آن گوشت مرده بود دور می‌کرد که: این از برای لشکریان پادشاه و می‌گفت: «الطَّيِّبُ لِلطَّيِّبِ وَ الخَبِيثُ لِلخَبِيثِ.» سلطان حاضر بود، از آن امتحان استغفار کرد.^{۲۸} این مطلب مقایسه شود با: «شیخ عبدالله یافعی می‌گوید که: هم‌چنین به من رسید که یکی از سلاطین امتحان یکی از مشایخ کرد و طعام‌ها پیش وی نهاد که در بعضی از آن‌ها گوشت کشته بود و در بعضی گوشت مردار. بعد از آن شیخ میان ببست و گفت: «ای درویشان! من امروز خادم شمایم در این طعام.» و در ایستاد و هر چه گوشت کشته در آن بود از ظرف‌ها پیش درویشان می‌نهاد و هر چه گوشت مردار در آن بود دور می‌کرد از برای لشکری و می‌گفت: «الطَّيِّبُ لِلطَّيِّبِ وَ الخَبِيثُ لِلخَبِيثِ.» و سلطان حاضر بود و از آن حال استغفار کرد و اعتقاد در شأن شیخ نیک شد.^{۲۹}

در مواردی نیز جامی اشاره‌ای به نام مؤلف زاید نکرده است. به عنوان مثال: «زنی بود شاگرد سری سقطنی، و آن زن را پسری بود پیش معلم. معلم آن پسر را به آسیاب فرستاد. وی در آب افتاد و غرق شد. معلم شیخ سری [را] از آن معنی خبر داد. سری گفت: «برخیزید و با من بیایید تا پیش مادر وی رویم!» برفتند. شیخ سری - قدس سره - با مادر کودک بنیاد سخن کرد در صبر، بعد از آن در رضا. زن گفت: «ای استاد! مراد تو از این تقریر چیست؟» گفت: «پسر تو غرق شده است.» گفت: «پسر من؟» گفت: «بلی.» گفت: «به درستی [که] خدای - تعالی - این نکرده است.» شیخ سری باز در صبر و رضا سخن آغاز کرد. زن گفت: «برخیزید و با من بیایید!» برخاستند و با وی برفتند تا به جوی آب رسیدند. پرسید که: «کجا غرق شده است؟» گفتند: «این‌جا» آن‌جا رفت و بانگ زد که: «فرزند محمد!» گفت: «لبیک ای مادر!» آن زن به آب فرو رفت و دست پسر بگرفت و به خانه برد. شیخ سری التفات به شیخ جنید کرد و گفت: «این چیست؟» جنید گفت: «این زن رعایت‌کننده است هر چیزی را که خدای - تعالی - بر وی واجب کرده است و حکم هر که چنین باشد آن است که هیچ حادثه حادث نشود نسبت به وی، مگر که وی را به آن اعلام کنند. چون وی را به فوت پسر اعلام

نکردند، دانست که آن حادث نشده است. لاجرم انکار کرد و گفت: خدای - تعالی - این نکرده است.^{۳۰} این مطلب مقایسه شود با: «حکایت چهاردهم - از بعضی اصحاب شیخ سرّی سقطی - رحمه الله علیه. روایت است که شیخ سرّی زنی تلمیذه داشت و آن زن را پسری بود پیش معلّم، و معلّم آن پسر را به آسیاب فرستاد. کودک به آب فرو رفت و غرق شد. معلّم شیخ سرّی را به این خبر داد. شیخ سرّی گفت: «برخیزید و با من بیایید تا پیش مادر او رویم. برفتند.» شیخ سرّی با مادر کودک بنیاد سخن کرد در صبر. بعد از آن در رضا. زن گفت: «ای استاد مراد تو از این تقریر چیست؟» گفت: «پسر تو غرق شد.» پرسید که: «پسر من؟» گفت: «بلی.» گفت: به درستی که خدای تعالی این نکرد.» شیخ سرّی هم در صبر و رضا سخن اعاده کرد. زن گفت: «برخیزید و با من بیایید.» برخاستند و با او برفتند تا به جوی آب رسیدند، پرسید که: «کجا غرق شد؟» گفتند: «این جا.» بانگ زد که فرزند. محمّد جواب داد و گفت: «لیک ای مادر.» زن فرو رفت در آب و دست پسر بگرفت و به خانه برد. شیخ سرّی التفات به شیخ جنید کرد و گفت: «این چیست؟» شیخ جنید گفت: «بگویم؟» گفت: «بگو.» گفت: «این زن رعایت کننده است، آن چه خدای بر او واجب کرده، و حکم آن است که هر کس آن چه خدای را بر اوست رعایت کننده باشد، حادثه حادث نشود تا او را به آن خبر دهند. چون حادثه‌ای نشد آن زن را اعلام نکردند. پس انکار کرد و گفت: «خدای من عزّ و جل این نکرد. - رحمه الله رضی عنه -»^{۳۱}

«و هم وی گفته است که: «رسول را - صلی الله علیه و سلّم - به خواب دیدم. گفت: یا علی! طَهَّرْ ثِيَابَكَ مِنَ الدَّنَسِ، تَحْطُ بِمَدَدِ اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ! یعنی پاکیزه گردان جامه‌های خود را از چرک تا بهره‌مند گردی به مدد و تأیید الله - تعالی - در هر نفسی. گفتم: یا رسول الله! ثياب من کدام است؟ گفت: خدای - تعالی - بر تو پنج خلعت پوشانیده است. خلعت محبّت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام. هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی، و هر که خدای را بشناسد در نظر وی خرد نماید هر چیزی، و هر که خدای را به یگانگی بداند به وی شریک نیارد هیچ چیزی را، و هر که به خدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی، و هر که به اسلام متّصف گردد در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد.» شیخ ابوالحسن گوید: «از این جا فهم کردم معنی قوله - تعالی - وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ!» (۴/ مدّثر)^{۳۲} این مطلب مقایسه شود با: «حکایت صد و چهل و نهم از شیخ ابی حسن شاذلی - رحمه الله و رضی عنه - روایت است که گفت پیغامبر - صلی الله علیه و سلّم - به خواب دیدم در شب قدر و شب جمعه بود بیست و هفتم ماه رمضان

مرا گفت ای علی طَهَّرْ ثِيَابَكَ مِنَ الدَّنَسِ [تَحْطُ بِمَدَدِ اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ] یعنی پاکیزه گردان جامه‌های خود را از چرک تا نصیب یابی به مدد خدای - تعالی - در هر نفسی گفتم: یا رسول الله! جامه من چیست؟ گفت: بدان که خدای تعالی پنج خلعت تو را داده است خلعت محبت خلعت معرفت خلعت توحید خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر کس که خدای را دوست دارد آسان شود بر وی همه چیزی و هر کسی که خدای را بشناسد کوچک نماید در چشم وی همه چیزی و هر کس که خدای را به یگانگی بداند، هیچ شرک به وی نیاورد و هر کس که ایمان آورد به خدای تعالی، ایمن شود از همه چیزی و هر کس که خدای را مسلمان شود، عصیان او نکنند و اگر عصیان کند، عذر آورد پیش خدای تعالی و چون پیش خدای تعالی عذر آورد، عذر او قبول کند. شیخ ابوالحسن می‌گوید که من آن زمان تفسیر آیه « وَ ثِيَابِكَ فَطَهَّرْ » بدانستم.^{۳۳}

در میان حکایت‌های نفحات الانس و تحفة المرشدین، حکایت‌هایی وجود دارد که در مضمون کاملاً یک‌سان اما در نحوه بیان کاملاً متفاوت است. این مسأله نشان می‌دهد که جامی این حکایت‌ها را از تحفة المرشدین اخذ نکرده است: «گویند شخصی براتی - که مبلغی کثیر در آن جا نوشته بود - گم کرد. پیش نظام الدین آمد و قصه گم شدن برات را به عرض رسانید و اظهار تحیر و اضطراب کرد. شیخ یک درم به وی داد که: «این را حلوا بخر و به روح شیخ فرید الدین به درویشان ده!» چون آن شخص درم را به حلواگر داد، حلواگر قدری حلوا در کاغذی پیچید و به وی داد. چون نیک نگاه کرد، آن کاغذ برات گم شده وی بود.»^{۳۴} این مطلب مقایسه شود با: «حکایت صد و سی و نهم: یکی از سلف روایت کرده که مردی صد دینار از مردی ستنی داشت به حجّتی ثابت و مدّتی معین چون مدّت گذشت طلب حجّت کرد؛ نیافت. پیش شیخ بُنان حمّال آمد و از او التماس دعا کرد شیخ گفت من پیرم و شیرینی دوست می‌دارم برو و یک رطل حلوا از برای من بخر و به من آور تا از برای تو دعا کنم آن مرد برفت و آن چه شیخ گفته بود از برای او بخرید و ادر کاغذ پیچید و پیش شیخ [بیاورد. بعد از آن شیخ بُنان او را گفت: «کاغذ باز کن!» باز کرد و آن حجّت در آن بود. شیخ بُنان گفت حجّت خود بستان و این حلوا فراگیر و بخورد کودکان خود ده او هر دو را برگرفت و برفت.»^{۳۵}

جامی هرگاه عیناً از کتابی نقل می‌کند، فقط نام کتاب را می‌آورد یا نام کتاب و مؤلف را با هم. به عنوان مثال در *نفحات الانس* آمده: در کتاب *فصوص* مذکور است که: «بعض ابدال با یکی از مشایخ گفتند که: ...»^{۳۶} و یا در *فتوحات* مذکور است که: «از یکی از اولیاء الله شنیدم که گفت: «یکی از ...»^{۳۷} و یا در تاریخ امام یافعی مذکور است که:

«يكي از مريدان وى ...»^{۳۸} و يا شيخ كمال الدين عبدالرزاق در تفسير تأويلات مى گويد:
«...»^{۳۹}

اما در مورد كتاب *روض الرياحين* هر كجا از خود كتاب استفاده مى كند، نام كتاب را ذكر مى كند و هر كجا از ترجمه روض الرياحين. - يعنى تحفة المرشدين - استفاده مى كند، فقط به نام مؤلف (امام يافعى) اكتفا كرده است. به عنوان مثال مى خوانيم:

الف - و هم امام يافعى در كتاب *روض الرياحين* آورده است كه: «يكي از اين طايفه گفت كه: در نواحى مصر زنى ديدم واله و حيران، سى سال ...»^{۴۰}

ب - امام يافعى گويد كه: «وى روزى بر فاحشه اى بگذشت و وى را گفت: بعد از خفتن پيش تو مى آيم. زن خرم شد و ...»^{۴۱}

البته غير از آن جايى كه جامى «عبدالله يافعى» را معرفى مى كند و روض الرياحين فى حكايات الصالحين را در شمار آثار او نام مى برد، فقط در همين مورد مذكور (ص ۶۳۱) از كتاب *روض الرياحين* نقل مى كند و در بقيه از نام مؤلف استفاده مى كند و اين در حالى است كه در موارد بسيارى به نام «امام يافعى» اشاره دارد كه همان طور كه گفته شد، در اين موارد از تحفة المرشدين بهره برده است. به عنوان مثال به صفحات ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۵ و ۶۲۲ مراجعه شود.

ه) گزينش هاى يك سان نفعات الانس و تحفة المرشدين:

يكي از مواردى كه فرضيه استفاده جامى از تحفة المرشدين را به جاي روض الرياحين قوت مى بخشد، گزينش يك سانى است كه جامى و عبادى از يك حكايت روض الرياحين داشته اند. به عنوان نمونه امام يافعى در متن عربى روض الرياحين حكايت ۱۲۲ از سرى سقطى چنين آورده است: «قال سهرت ليلة من الليالى قلقت قلقتا شديدا فلم أطق الغمض مع ما حرمة من التهجد فلما صليت صلاة الصبح خرجت لا يقربلى قرار فوقف فى الجامع أستمع بعض القصص لعلى اجد لقلبى راحة فوجدت قلبى لا يزداد آلا قساوه فمضيت و وقفت ببعض الوعاظ فوجدت قلبى لا يزداد آلا قساوه فقلت امضى الى بعض أطباء القلوب و من يدل المحب على المحجوب فمضيت فوجدت قلبى لا يزداد الا قساوه فقلت امضى الى أهل الشرط اعتبر بمن يعاقب فى الدنيا فمضيت فوجدت قلبى لا يزداد الا قساوه فقلت امضى الى المارستان لعلى أترؤع و انزجر بمن ابتلى فلما ولجت المارستان وجدت قلبى قد انفسح و صدرى قد انشرح و اذا أنا بجارية من أنضر الناس وجهها عليها

اطهار حسنه رفيعه و شممت منها رائحه عطريه عفيفه المنظر وسيمه الخطر و هي مقيده
الرجلين مغلوله الیدين فلما رأتنی تغرغرت عیناها بالدموع و أنشأت تقول:

أعیدک ان تغل یدی بغیر جریمه سبقت
تغل یدی الی عنقی و ما خانت و ما سرقت
و بین جوانحی کبد أحسن بها قد احترقت
و حقک یا منی قلبی یمینا برة صدقت
فلو قطعتهما قطعاً و حقک عنک ما رجعت

قال السرى رضى الله تعالى عنه فلما سمعت كلامها قلت لصاحب المارستان ما
هذه قال مملوكه اختل عقلها فحبسها مولاهما لعلها تنصلح فلما سمعت كلام القيم اغرو
رقت بالدموع ثم جعلت تقول:

معشر الناس ما جننت ولكن أنا سكرانه و قلبی صاحی
اغللتم یدی و لم ات ذنباً غير جهدى فى حبه و افتضاحی
انا مفتونه بحب حبيب لست أبغى عن بابه من براحی
فصلاحي الذى زعمتم فسادى و فسادى الذى زعمتم صلاحی
ما على من أحب مولى الموالى و ارتضاه لنفسه من جناح

قال رضى الله تعالى عنه فسمعت كلاماً ألقننى و أشجانى و أحرقتنى و أبكاني فلما
رأت دموعى قالت يا سرى هذا بكأؤك على صفته فكيف لو عرفته حق معرفه ثم اغمى
عليها ساعه فلما أفاقت جعلت.^{۴۲}

مترجم کتاب یعنی جلال الدین محمد عبادى كازرونى، این حکایت را چنین
ترجمه کرده است: «گفت: شبى بی‌خوابى داشتم سخت و قطعاً چشم بر هم نه‌ادم. با
وجود آن که مرا از تهجد محروم گردانیدند، چون نماز بامداد گزاردم، بیرون رفتم و مرا
قرار نبود در جامع توقف کردم که سخن بعضی از سخن‌گویان بشنوم مگر دل خود را
راحتی بیابم و یافتم که دل مرا زیادت نمی‌شود الا قساوت. برفتم و بر بعضی از واعظان
بایستادم. یافتم که دل مرا زیادت نمی‌شود الا قساوت. آدمم پیش اطباء قلوب که محب
را به محبوب دلالت می‌کنند و یافتم که دل مرا زیادت نمی‌شود الا قساوت. گفتم که به
گزیران و اهل دیوان بگذرم؛ مگر عبرتی بگیرم به کسانی که در دنیا معاقب‌اند. گذشتم و
یافتم که بر دل من زیادت نمی‌شود الا قساوت. گفتم به بیمارستان بگذرم مگر بترسم و
منزجر شوم به کسانی که مبتلا گردانیده‌اند. چون به بیمارستان درآدم. دل من فراخ
شد و سینۀ من بگشود. ناگاه کنیزکی دیدم تازه‌ترین مردم به حسن جامه‌های خوب و

نیکو پوشیده و بویی خوش از او به مشام من رسید و منظری پارسا و جمالی نیکو داشت و به هر دو پای و هر دو دست در بند. بود چون مرا بدید، چشم‌ها را پر آب کرد و شعری چند بخواند. صاحب بیمارستان را گفتم این کیست؟ گفت کنیزکی است که عقل او خلل یافته است. سید [او] را در بند کرده مگر به اصلاح آید. چون سخن قیّم بیمارستان بشنید، اشک او گلوی او بگرفت و در ایستاد و می گفت:

مَعشَرَ النَّاسِ مَا جُنِنْتُ وَلَكِنْ أَنَا سَكَرَانَةٌ وَقَلْبِي صَاحِي
 أَغْلَلْتُمْ يَدِيَّ وَلَمْ آتِ ذَنْبًا غَيْرَ جُهْدِي فِي حُبِّهِ وَافْتِضَاحِي
 أَنَا مَفْتُونَةٌ بِحُبِّ حَبِيبٍ لَسْتُ أَبْغِي عَنْ بَابِهِ مِنْ بُرَاجِي
 فَصَلَّاجِي الَّذِي زَعَمْتُمْ فَسَادِي وَفَسَادِي الَّذِي زَعَمْتُمْ صَلَّاجِي
 مَا عَلَيَّ مِنْ أَحَبِّ مَوْلَى الْمَوَالِي وَارْتِضَاءَهُ لِنَفْسِهِ مِنْ جُنَاحِ

سخن او مرا بسوزانید و به گریه و اندوه آورد. چون آب چشم من بدید گفت: ای سرّی! این گریه است بر صفت او، چون باشد اگر بشناسی او را چنان که حق معرفت است. بعد از آن ساعتی بی خود شد، چون باز خود آمد ...»^{۴۳}

جامی نیز همین حکایت را چنین آورده است:

«شبی خوابم نیامد و قلق و اضطرابی عجیب داشتم، چنان که از تهجد محروم ماندم. چون نماز بامداد کردم، بیرون رفتم و به هر جا که گمان می بردم که شاید آن جا از آن اضطراب تسکینی شود، گذر کردم، هیچ سودی نداشت. آخر گفتم: به بیمارستان بگذرم و اهل ابتلا را ببینم، باشد که بترسم و منزجر شوم. چون به بیمارستان در آمدم، دل من بگشاد و سینه من منشرح شد. ناگاه کنیزکی دیدم بسیار تازه و پاکیزه، جامه‌های فاخر پوشیده، بویی خوش از وی به مشام من رسید. منظری زیبا و جمالی نیکو داشت، و به هر دو پای و هر دو دست در بند بود. چون مرا دید، چشم‌ها پر آب کرد و شعری چند بخواند. صاحب بیمارستان را گفتم: این کیست؟ گفت: کنیزکی است دیوانه شده. خواجه وی را بند کرده مگر باصلاح آید. چون سخن صاحب بیمارستان شنید، گریه در گلوی وی گره شد. بعد از آن این ابیات خواندن گرفت:

مَعشَرَ النَّاسِ مَا جُنِنْتُ وَلَكِنْ أَنَا سَكَرَانَةٌ وَقَلْبِي صَاحِي
 أَغْلَلْتُمْ يَدِيَّ وَلَمْ آتِ ذَنْبًا غَيْرَ جُهْدِي فِي حُبِّهِ وَافْتِضَاحِي
 أَنَا مَفْتُونَةٌ بِحُبِّ حَبِيبٍ لَسْتُ أَبْغِي عَنْ بَابِهِ مِنْ بُرَاجِي
 فَصَلَّاجِي الَّذِي زَعَمْتُمْ فَسَادِي وَفَسَادِي الَّذِي زَعَمْتُمْ صَلَّاجِي
 مَا عَلَيَّ مِنْ أَحَبِّ مَوْلَى الْمَوَالِي وَارْتِضَاءَهُ لِنَفْسِهِ مِنْ جُنَاحِ

سخن وی مرا بسوخت و به اندوه و گریه آورد. چون آب چشم من بدید، گفت: ای سرّی! این گریه است بر صفت او، چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق معرفت است؟ بعد از آن ساعتی بی خود شد. چون با خود آمد ...»^{۴۴}

حال با مقایسه متن عربی، ترجمه آن (تحفة المرشدين) و نفعات الانس مشخص می‌شود که جامی سوای تغییراتی که به سلیقه خویش در جهت ساده کردن همه منابع مورد استفاده‌اش لحاظ می‌کرده، نه تنها نوشته نفعات الانس منطبق بر نوشته تحفة المرشدين است، بلکه نکته مهم‌تر این است که دقیقاً در وسط حکایت ابیات عربی:

أعیدک ان تغل یدی بغیر جریمه سبقت
تغل یدی الی عنقی و ما خانت و ما سرقت
و بین جوانحی کبد أحسن بها قد احترقت
و حقک یا منی قلبی یمینا برة صدقت
فلو قطعها قطعاً و حقک عنک ما رجعت

که به سلیقه مترجم کتاب حذف شده در کتاب نفعات الانس نیز حذف گردیده است. بنابراین مشخص می‌گردد که جامی این حکایت را از تحفة المرشدين اخذ کرده است.

و) اشتباهات یک‌سان واژگانی نفعات الانس و تحفة المرشدين:

از دلایلی دیگر که نشان می‌دهد جامی از تحفة المرشدين استفاده کرده، این است که در پاره‌ای موارد مترجم روض الریاحین در ترجمه خویش یا کاتبان در کتابت خود واژه‌ای را به اشتباه خوانده و نوشته‌اند و جامی نیز همین اشتباه را آورده است. چنان که حکایت ۳۰۶ به نقل از ابوالحسن شاذلی در روض الریاحین چنین است: «وقع لی تردد فی بدایتی بین الانقطاع الی الله تعالی فی البراری و الفقار و بین الرجوع الی العمران و الدیار و صحبه العلماء و الاخیار فوصف لی ولی من اولیاء الله تعالی فی رأس جبل فصدته فوصلت الیه بعد ما امسیت فقلت ما ادخل علیه فی هذه اللیله الی الصبح فبت علی باب المغاره فسمعتة یقول من داخل المغاره اللهم ان اناسا من عبادک سألوک ان تسخر لهم خلقک فسخرته لهم فرضوا منک بذلک و أنا أسالک ان تعوّج علی خلقک حتی لا یكون لی ملجا الا الیک یا رب العالمین فقلت یا نفی اسمعی من آی بحر «یغترف» هذا الشیخ فلما اصبحت دخلت علیه فسلمت علیه ...»^{۴۵}

در این حکایت جلال محمد کازرونی یا کاتبان بعدی واژه «یغترف» را به اشتباه «اعتراف می‌کند» ترجمه کرده‌اند چنان که در زیر آمده: «... در بدایت حال مرا تردّد افتاد میان انقطاع و بودن در بیابان و میان بازگشتن به آبادانی و شهر و صحبت علما و اخیار و مرا وصف کرده بودند که رد سر کوهی ولیّی هست قصد زیارت وی کردم شب هنگامی به آن جا رسیدم. با خود گفتم در شب نروم پیش وی تا بامداد کنم. بر در آن غار بخفتم شنیدم که از اندرون می‌گوید: «بارخدایا به درستی که مردی چند هست از بندگان تو که از تو می‌خواهند که خلق خود را مسخّر ایشان گردانی و مسخّر گردانیدی ایشان را خلق خود و از تو به آن راضی شدند و به درستی که من از تو می‌خواهم که کج گردانی خلق خود را بر من تا مرا هیچ ملجایی نباشد الاّ به تو.» من با خود گفتم ای نفس بشنو که این شیخ از کدام بحر «اعتراف می‌کند» چون بامداد کردم پیش وی درآمد و سلام کردم ...»^{۴۶}

جامی نیز شرح همین واژه را به اشتباه «اعتراف می‌کند» ثبت کرده است: «... در بدایت حال مرا تردّد افتاد میان انقطاع و بودن در بیابان و میان بازگشتن به آبادانی و شهر و صحبت علما و اخیار، و مرا وصف کردند که در سر کوهی ولیّی هست. قصد زیارت وی کردم. شب هنگامی به آن جا رسیدم. با خود گفتم: در شب پیش وی نروم. بر در آن غار بخفتم، شنیدم که از اندرون می‌گوید: بارخدایا! بدرستی که مردمی چند هستند از بندگان تو که از تو می‌خواهند که خلق خود را مسخّر ایشان گردانی، و خلق خود را مسخّر ایشان گردانیدی و از تو با آن راضی شدند. و بدرستی که من از تو می‌خواهم که خلق خود را بدخوی گردانی با من تا مرا هیچ ملجا نباشد الاّ حضرت تو! من با خود گفتم: ای نفس بشنو که این شیخ از کدام بحر «اعتراف می‌کند» چون بامداد کردم، پیش وی درآمد و سلام کردم و ...»^{۴۷}

با مقایسه متن عربی، ترجمه آن و متن نفحات الانس مشخص می‌شود که واژه «اعتراف می‌کند» در حکایت فوق اشتباه است و در جمله معنا نمی‌دهد و صحیح آن «اغترف می‌کند» است به قرینه بحر (اغترف - الماء بیده اغترفاً (غرف) با کف دست آب را برداشت و خورد)^{۴۸}

در قرآن کریم نیز این واژه چنین بیان شده است «... و من لم یطعمه فإِنَّهُ مِنِّي أَلَا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ أَلَا قَلِيلاً مَهْمُ...» و آن‌ها که جز یک پیمانه با دست خود، بیش‌تر از آن نخورند، از من هستند. (بقره/۲۴۹)

نتیجه‌گیری

یکی از میراث‌های ارزش‌مند مکتوب ما، میراث صوفیه است که پس از طی فراز و فرودهای قرون مختلف بدست ما رسیده است. از این گنجینه غنی بخشی اعظم به آثار منثور عرفانی اختصاص دارد که شامل آثاری هم‌چون طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، کشف المحجوب، اسرار التوحید، تذکرة الاولیاء، مرصاد العباد، نفحات الانس و ... است. آن‌چه در نگاه اول به این آثار خودنمایی می‌کند. اخذ و اقتباساتی است که این متون از یک‌دیگر داشته‌اند.

یکی از این آثار نفحات الانس من حضرات القدس اثر عبدالرحمان بن احمد جامی است. وی یادگار جاودانه خواجه انصاری را - به درخواست امیر نظام الدین علی شیر - به زبان متعارف روزگار خود برگرداند و سرانجام با اضافاتی از متون عربی و فارسی دیگر در سال ۸۸۳ هـ ق نفحات الانس به عالم ادب و عرفان عرضه شد.

در میان منابع عربی که جامی - علاوه بر طبقات الصوفیه خواجه انصاری - مورد استفاده قرار داده است، کتاب «روض الریاحین فی حکایات الصالحین» اثر ارزش‌مند عبدالله یافعی یمنی وجود دارد. وجود دست‌نوشته‌ای از جامی در حاشیه نسخه خطی نفحات الانس و اشاره به ترجمه روض الریاحین، نه خود کتاب، نگارندگان را بر آن داشت تا به دلیل در اختیار داشتن نسخه خطی ترجمه روض الریاحین (تحفه المرشدین من حکایات الصالحین اثر جلال الدین محمد عبادی کازرونی) پژوهشی در راستای تأیید یا رد این فرضیه داشته باشند که با وجود دلایلی دیگر از قبیل: مسأله زبان، بُعد زمانی و مکانی، حذف و اخذ یک‌سان جامی و عبادی از یک حکایت، اشتباهات یک‌سان هر دو مؤلف و ... نگارندگان را متقاعد کرد که جامی سوای «روض الریاحین»، تحفه المرشدین را در اختیار داشته و در ذکر حکایات از این ترجمه استفاده کرده است.

در موضوع زبان به فارسی‌زبان بودن دو مؤلف (هم جامی و هم عبادی) و هم‌چنین استفاده بیش‌تر جامی از منابع فارسی در مقایسه با منابع عربی اشاره شد. بطور کلی استفاده جامی از کتاب‌های عربی، بیش‌تر در شرح اصطلاحات صوفیه، ذکر تاریخ‌ها، ذکر اشعار عربی، ذکر احادیث و آیات قرآنی منحصر می‌شود. و حتی یک حکایت که مستقیماً از روض الریاحین به عربی در کتاب نقل شده باشد، دیده نمی‌شود. در بعد زمانی به معاصر بودن جامی و عبادی اشاره شد. که حداکثر ۶۵ سال قبل از تألیف نفحات الانس، تحفه المرشدین تألیف شده است و این در حالی است که حداقل یک قرن فاصله زمانی میان روض الریاحین و نفحات الانس وجود دارد.

در بعد مکانی به این مسأله پرداخته شد که هرات پایتخت تیموریان مرکز مهم فرهنگی - ادبی بشمار می‌آمد و نفحات الانس به درخواست امیر علی‌شیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا - آخرین امیر تیموری - نوشته شد حال با توجه به نزدیکی جام (موطن جامی) و هرات و مسافرت‌های جامی به هرات و وجود احتمالی تحفه المرشدین در هرات بطور خاص و در قلمرو خراسان بطور کلی، دسترسی جامی به نسخه خطی تحفه المرشدین بعید بنظر نمی‌رسد و علاوه بر این، وجود قدیمی‌ترین نسخه خطی تحفه المرشدین در لاهور - یعنی در نزدیکی هرات - دلیلی بر این مدعاست.

حذف و اخذ یک‌سان جامی و عبادی از یک حکایت، خود دلیلی روشن بر این مدعاست. هر کجا به دلیل طولانی بودن حکایت ابیاتی حذف شده و یا حکایت مختصر شده و یا حذفی در القاب و عناوین صورت گرفته، در هر دو کتاب عیناً دیده می‌شود. یکی از بهترین دلایل اقامه شده، اشتباهات یک‌سان هر دو مؤلف است؛ به این معنی که اگر در ترجمه واژه‌ای، عبادی یا کاتبان اشتباه کرده‌اند، همان اشتباه را جامی نیز در *نفحات الانس* آورده است.

در نهایت با اطلاع از نحوه استفاده جامی از منابع، روشن شد که جامی برای تمام مطالبی که در *نفحات الانس* آورده، ذکر مأخذ نکرده و این شامل بعضی از حکایات *تحفه المرشدین* هم می‌شود. دیگر این که در بیان مأخذ گاهی نام مؤلف و اثر را با هم و گاهی فقط نام اثر را ذکر می‌کند و این در حالی است که هر کجا از *تحفه المرشدین* استفاده کرده، فقط نام مؤلف (امام یافعی) را ذکر کرده و در کل کتاب فقط یک‌بار از کتاب *روض الریاحین* نام برده است. گفتنی است که در ضمن جست‌وجو حکایاتی دیده شد که اگر چه در مضمون عیناً مشابه حکایت *تحفه المرشدین* بود، اما در بیان، کاملاً متفاوت بود که رد این حکایات در آثار دیگر عرفانی دیده شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. صفا، ۱۳۷۴: ص ۱۷۹
۲. پورجوادی، ۱۳۸۸: ص ۶
۳. سید مصطفی حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ص ۱۰۷۰
۴. خوانساری اصفهانی، ۱۳۶۰: ص ۴۴
۵. تحفة المرشدين، نسخه پنجاب، ص ۹
۶. زرین‌کوب، ۱۳۵۸: ص ۲۱۷
۷. تحفة المرشدين، نسخه پنجاب، ص ۷
۸. محمود بن عثمان، ۱۳۸۵، مقدمه: ص ۱۵
۹. صفا، ۱۳۸۵: ص ۶۵
۱۰. جامی، ۱۳۷۰: ص ۱۷
۱۱. هجویری، ۱۳۸۷: ص ۳۴۲
۱۲. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۹۶
۱۳. عطار، ۱۳۸۶: صص ۸ و ۹
۱۴. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۶
۱۵. روزبهان بقلی، ۱۳۷۴: ص ۳۵
۱۶. جامی، ۱۳۷۰: ص ۲۸۹
۱۷. هجویری، ۱۳۸۷: ص ۴۷۳
۱۸. جامی، ۱۳۷۰، مقدمه: ص ۳۳ و ۳۴
۱۹. جامی، ۱۳۷۰، مقدمه: ص ۳۰
۲۰. جامی، ۱۳۷۰، تعلیقات: ص ۶۴۸
۲۱. تحفة المرشدين، نسخه پنجاب، برگ ۴۳ و ۴۴
۲۲. جامی، ۱۳۷۰: ص ۱۶
۲۳. همان: ص ۱۷
۲۴. مشکور، ۱۳۶۶: ص ۲۵۷
۲۵. دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۷۴۱۷
۲۶. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۲۵
۲۷. تحفة المرشدين، نسخه لاهور، برگ ۴۶۶ و ۴۶۷

۲۸. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۷۰
۲۹. تحفة المرشدين، نسخه لاهور: حكايت دويست و هفتاد و چهارم
۳۰. جامی، ۱۳۷۰: ص ۶۲۳-۶۲۴
۳۱. تحفة المرشدين، نسخه لاهور ص ؟
۳۲. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۶۶
۳۳. تحفة المرشدين، نسخه لاهور، برگ ۲۵۲
۳۴. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۰۶
۳۵. تحفة المرشدين، نسخه لاهور، برگ ۲۳۷
۳۶. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۲۸
۳۷. همان: ص ۵۲۸
۳۸. همان: ص ۵۳۳
۳۹. همان: ص ۴۸۱
۴۰. همان: ص ۶۱
۴۱. همان: ص ۵۶۳ نحات الانس و تحفة المرشدين، نسخه پنجاب: برگ ۲۶۳
۴۲. يافعی، ۱۳۰۷: ص ۷۵
۴۳. تحفة المرشدين، نسخه پنجاب، برگ ۱۲۸ و ۱۲۹
۴۴. جامی، ۱۳۷۰: ص ۶۲۳
۴۵. يافعی، ۱۳۰۷: ص ۱۴
۴۶. تحفة المرشدين، نسخه پنجاب، برگ ۲۵۶ و ۲۵۷
۴۷. جامی، ۱۳۷۰: ص ۵۶۷
۴۸. ترجمه المنجد، ۱۳۷۲: ذير واژه اغترَفَ

کتاب نامه

قرآن کریم

الف - نسخ خطی منتشر نشده

- ۱- تصوير نسخه خطی پنجاب: « تحفة المرشدين من حكايات الصالحين»، آرشیو شخصی نگارندگان.
- ۲- تصوير نسخه خطی ایا صوفیا: « تحفة المرشدين من حكايات الصالحين»، آرشیو شخصی نگارندگان.

ب - کتاب‌ها

- ۱- پژوهش‌های عرفانی، پورجوادی، نصرالله، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
- ۲- تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح الله، تلخیص محمد ترابی، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۴.
- ۳- تاریخ ایران‌زمین، مشکور، محمد جواد، تهران: انتشارات اشراقی، ۱۳۶۶.
- ۴- تذکرة الاولیاء، عطار، فرید الدین محمد، تهران: انتشارات زوآر، ۱۳۸۶.
- ۵- ترجمة المنجد، سیاح، احمد، تهران: چاپ‌خانه تهرانی؛ ۱۳۷۲.
- ۶- جست‌وجو در تصوف ایران، زرین‌کوب، عبدالحسین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ۷- روضات الجنات، خوانساری اصفهانی، میر سید محمد باقر، تهران: چاپ اسلامی، ۱۳۶۰.
- ۸- روض الرباحین فی حکایات الصالحین، یافعی، عبدالله، مصر؛ ۱۳۰۷ هـ.ق.
- ۹- شرح شطحیات، بقلی شیرازی، روزبهان، تهران: کتاب‌خانه طهوری، ۱۳۷۴.
- ۱۰- فردوس المرشدیه و انوار المرشدیه، محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۳۳.
- ۱۱- کشف المحجوب، جلابی هجویری، علی بن عثمان، تصحیح محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۷.
- ۱۲- لغت‌نامه، ده‌خدا، علی اکبر، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵.
- ۱۳- مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی، صفا، ذبیح الله، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵.
- ۱۴- معارف و معاریف، حسینی دشتی، سید مصطفی، قم، دایرة المعارف جامع اسلامی، ۱۳۸۵.
- ۱۵- نفحات الانس من حضرات القدس، جامی، عبدالرحمان، تصحیح محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.